

بهایت و سیاست

● سعید شریفی

کلیات

فرقه‌های بابیت و بهائیت از جمله شکافهای اجتماعی - سیاسی (و به ظاهر مذهبی) هستند که در قرن نوزدهم میلادی در جامعه ایران بنا به شرایط خاص سیاسی - اجتماعی - اقتصادی و متأثر از عوامل داخلی و خارجی مجال ظهور و بروز یافتند. چگونگی شکل‌گیری این فرقه را می‌توان به گونه‌ای خطی ترسیم نمود. بدین معنا که با شکل‌گیری فرقه شیخیه ابتدا بابیت و بالاخره بهائیت تشکیل گردید. این فرقه‌سازیه‌ها درست هم‌زمان با رویکرد ناقص، سطحی و نارسای ایرانیان با تجدد و مظاهر آن بوده است. البته در این میان شرایط خاص سیاسی - اجتماعی بویژه نابودی و اضمحلال حیات اقتصادی - اجتماعی ناشی از استبداد داخلی و ناتوانی و نالایقی و فساد هیأت حاکمه، جنگهای طولانی و فرسایشی ایران و روس و بروز و ظهور بسیاری از مسائل و مشکلات اقتصادی، اجتماعی و... در ایران را نمی‌توان در پیدایی و ظهور این فرقه‌ها نادیده گرفت. شدت و وخامت اوضاع و شرایط اجتماعی - اقتصادی آن دوران به گونه‌ای بود که برخی از علما و متدینین، آن شرایط را عصر ظهور موعود آخرالزمان ارزیابی می‌نمودند. از این رو برخی از پیروان شیخیه به اصرار و تأکید «سیدکاظم رشتی» به جستجو و تلاش برای یافتن قائم آل محمد(ع) برآمدند. این توجه و کنکاش برای یافتن موعود آخرالزمان توسط پیروان فرقه شیخیه و از طرفی دیگر برخی تعالیم و آموزه‌های خاص این فرقه در باب «مه‌دویت» من جمله مقولاتی

چون «شیعه کامل» و «رکن رابع» باعث گردید که «سیدعلی محمد باب»، از شاگردان سیدکاظم رشتی، در طرح ادعاهای بزرگ خود و تأسیس فرقه بابیت، از آن شرایط و آموزه‌ها حداکثر بهره را بجوید. همزمان برخی از دولتمردان و صاحب‌نظران و صاحب‌منصبان سیاسی - اجتماعی آن دوران از ضرورت نوسازی و ایجاد برخی اصلاحات سیاسی - اقتصادی و بویژه نظامی سخن گفتند و اقداماتی نیز انجام دادند. تقلید از فرنگ و یا استفاده از تجارب آن کشورها از جمله راه‌حلهای مطرح شده بود.

در چنین شرایطی بود که بعد از بابیت، بهائیت شکل گرفت. فرقه‌ای که بنیان‌گذاران آن کوشیدند به گونه‌ای خاص و در قالب و فرمی شبه مذهبی / سنتی، اما در خارج از چهارچوب سنت اسلام، دریافت خاص خود را از تجدد برخی عناصر فکری - عقلانی غرب با سنت صوفیانه - شبه عرفانی شرقی پیوند دهند. از همین روی است که «جلال آل‌احمد» در کتاب در خدمت و خیانت روشنفکران، از بهائیت به عنوان نوعی پاتوق روشنفکری در ایران یاد می‌کند.^۹

«عبدالبهاء» که پس از پدرش «میرزا حسین علی نوری» (بهاء‌الله) به عنوان مبین و مفسر آثار بهایی، رهبری جامعه بهائیان را برعهده گرفت، بیشترین تلاش تئوریک را در ساختن و پرداختن بهائیت در شکل و هیئتی به ظاهر آسمانی و منطبق با دریافت خود از تجدد و مدرنیته انجام داده است. به عبارتی، عبدالبهاء می‌کوشید تا افکار صوفیانه و شبه عرفانی پدر را با شکل و بیانی عقلانی، متجددانه و امروزی مطرح نماید. اساسی‌ترین هدف بهائیت طرح الگو و مدلی جدید برای شکل بخشیدن به ساختار سیاسی - اجتماعی جامعه ایرانی آن دوران بود؛ ساختاری که اصلاحات و نوسازی سیاسی، اقتصادی، علمی، اجتماعی و... را به سبک و سیاق غربیان (و به بیان عبدالبهاء ملل اروپا و امریکا) پذیرا باشد.

بدین ترتیب می‌توان دریافت که بهائیت نوعی طرحواره و شبه اندیشه سیاسی است تا یک آیین مذهبی. تورق، مطالعه و دقت در آثار بهائیان ما را به این نتیجه می‌رساند؛ زیرا بهائیت از اساس یک مقوله صرفاً سیاسی است؛ هر چند به ظاهر عدم مداخله در امور سیاسی از جمله تعالیم مذهبی آنان قلمداد می‌شود.

از جمله این آثار می‌توان به کتابچه‌ای از عبدالبهاء (عباس افندی) تحت عنوان رساله‌المدنیة اشاره کرد. وی در این اثر کوشیده است که ضرورت اصلاحات سیاسی - اجتماعی را به سبک و سیاق کشورهای پیشرفته و مدرن آن دوران و با عبارات و ادبیاتی اخلاقی / مذهبی و با ذکر برخی روایات شیعی و آیات قرآن مطرح و توجیه نماید.

مطالب ذیل عیناً از رساله‌المدنیة عبدالبهاء نقل می‌شود:

... به دیده بصیرت ملاحظه نمایید که این آثار و افکار و معارف و فنون و حکم و علوم

و صنایع و بدایع مختلفه متنوعه کل از فیوضات عقل و دانش است* هر طایفه و قبیله‌ای که در این بحر بی‌پایان بیشتر تعمق نمودند از سایر قبایل و ملل پیش‌ترند* ... پروردگار چشم عنایت فرموده که در آفاق بنگریم و آنچه وسیله تمدن و انسانیت است به آن تشبث نماییم* و گوش احسان شده تا کلمات حکمیة عقلا و دانایان را استماع نموده و پند گرفته کمر همت به اجرای مقتضیات آن بر بندیم* ... در کل احیان به جهت سعادت بشریه اساس جدیدی تأسیس و صنع بدیعی ایجاد و ترویج نماییم* ... باری باید دامن همت به کمر غیرت زد و از هر جهت به اسباب آسایش و راحت و سعادت و معارف و تمدن و صنایع و عزت و شرف و علو منزلت جمعیت بشریه تشبث نمود* ... و این قطعه مبارکه ایرانیه مرکز سنوح کمالات انسانیه در جمیع مراتب گشته آینه جهان‌نمای جهان مدنیّت شود* ... و همچنین مملکت ایران به حسب اعتدال و مواقع طبیعی و محاسن جغرافیا و قوه انباتیه منتهی درجه تحسین را داشته و لکن تفکر و تعمق باید و جهد و کوشش شاید و تربیت و تشویق و تحریص لازم و همت کامله و غیرت تامه واجب* الان بین قطعات [قاره‌های] خمسۀ عالم به حسب نظم و ترتیب و سیاست و تجارت و صنایع و فنون و علوم و معارف و حکمت طبیعیۀ قطعۀ اروپا [اروپا] و اکثر مواقع امریک [امریکا] شهرت یافته* و حال آنکه در ازمئه قدیمه متوحش‌ترین طوایف عالم و جاهل و کاهل‌ترین قبایل و امم بودند* و از این گذشته از قرن خامس میلاد تا قرن خامس عشر که به قرون متوسطه [قرون وسطی] تعبیر گشته در میان دول و ملل اروپ و قایع عظیمه و امور مغایرة شدیدۀ و حرکات موحشه و حوادث مدهشه به شأنی وقوع یافته که اهل اروپ، آن قرون عشره را فی الحقیقه اعصار توحش می‌شمرند، بنا علی ذالک علی الحقیقه اساس مدنیّت و اصلاحات و ترقی در اروپ از قرن خامس عشر میلاد تأسیس شده و جمیع تمدن مشهود به تشویق و تحریص خردمندان و توسیع دایره معارف و بذل سعی و اظهار غیرت و اقدام و همت، حاصل و میسر گشته* حال به فضل الهی و همت روحانیۀ مظهر نبوت کلیه، پادشاه معدلت پناه ایران، سرادق عدل را بر آفاق ممالک کشیده... و اراده فرموده که در این مملکت عظیم المنقبه تأسیس اساس عدل و حقانیت و تشیید ارکان معارف و مدنیّت فرماید و جمیع وسایل مابۀ الترقی را از حیث قوه به مقام فعل آرد تا عصر تاجداری رشک اعصار سالفه گردد و تا به حال چون ملاحظه نمی‌شد که سروری که زمام کل امور در کف کفایت اوست و اصلاح حال جمهور منوط به همت بلند او چنان‌که باید و شاید چون پدر مهربان در تربیت و مدنیّت و راحت و آسایش افراد اهل مملکت سعی بلیغ را مجری فرماید و بسر وجه مطلوب آثار رعیت پروری واضح و مبرهن گردد* لهذا

بنده و امثال این بنده ساکت بودند* و لکن حال چون مشهود ابصار اولی‌الابصار گشته که ذات خسروانه به صرافت طبع اراده فرموده که تشکیل حکومت عادلانه و تأسیس بنیان ترقی عموم تبعه فرماید* لذا نیت صادقه دلالت بر این اذکار نمود* بعضی گویند که این افکار جدیده ممالک بعیده است و منافی مقتضیات حالیه و اطوار قدیمه ایران* و برخی بی‌چارگان ناس را که از اساس متین دین و ارکان شرع مبین بی‌خبرند و قوه امتیازیه ندارند جمع نموده گویند که این قوانین بلاد کفریه است و مغایر اصول مرعیه شرعیه...* قومی برآنند که باید این‌گونه امور اصلاحیه را به تأنی شئیاً فشیئاً اجرا نمود تعجیل جایز نه و حزبی برآنند که باید تشبث به وسایلی نمود که اهل ایران خود ایجاد اصلاحات لازمه سیاسیه و معارف عمومیه و مدنیت تامه کامله نمایند، لزوم اقتباس از سایر طوایف نه، باری هر گروهی به هوایی پرواز می‌نمایند. ای اهل ایران سرگردانی تا به کی و حیرانی تا چند* ... باری اشخاصی که گویند این افکار جدیده موافق حال طوایف سایره است و به مقتضیات حالیه و روش احوال ایرانیه مناسبتی ندارد* فی‌الجمله ملاحظه نمی‌نمایند که ممالک سایره نیز در قرون سابقه بر این منوال بوده و چگونه این تربیت و تنظیم و تشبثات مدنیه سبب ترقی آن ممالک و اقالیم گشته* آیا اهل اروپا از این تشبثات ضرری مشاهده نموده‌اند* ... حال نه چنان است بلکه جزئیات این کیفیات تمدنیه در ممالک سایره مراراً و کراراً تجربه گشته و فوایدش درجه وضوح یافته که هر اعمای غبی ادراک نموده.⁶

اگرچه بنیان‌گذاری «بهاییت» با نام بهاءالله (میرزا حسینعلی نوری) پیوند خورده است؛ اما این جانشینان وی (عبدالبهاء و شوقی افندی) که اغلب بهاییان از آنان به عنوان قدیس و مفسران آثار بهایی یاد می‌کنند، بویژه عبدالبهاء (عباس افندی) بیشترین تلاشهای تئوریک را برای ساخت و پرداخت بهاییت و تلفیق، تطبیق و توجیه تجدد با زبان و ادبیات دینی/عرفانی به خرج داده است. از همین روی مطالعه و دقت در تعالیم بهایی بویژه آثار عبدالبهاء (من جمله رساله‌المدنیه) ما را به این نکته اساسی رهنمون می‌سازد که بهاییت تلاشی است برای بسط تجدد/ مدرنیته (آن‌گونه که عبدالبهاء و شوقی افندی درک کرده بودند و می‌خواستند) و فراهم آوردن زمینه‌ها و بسترهای مناسب فکری برای ایجاد اصلاحات سیاسی، اجتماعی، علمی و... به سبک و سیاق کشورهای صنعتی و پیشرفته آن دوران در جامعه ایرانی.

از جمله ابتکارات عبدالبهاء، کوشش برای تلفیق و ترکیب تجدد با سنت معنوی و عرفانی شرق بود؛⁷ تجددی که بنا بر ملاحظات فلسفی، با سنت و دین، متفاوت و بلکه متضاد است. شوقی افندی نیز که تحصیل کرده دانشگاه آمریکایی بیروت و دانشگاه آکسفورد بود بعد از مرگ

عبداللهاء، تلاش‌های وی را پی گرفت.

تاریخچه مختصر بهاییت

سیدعلی محمد معروف به سیدباب، از خاندان معروف سادات شیرازی بود که اکثراً شغل تجارت داشتند. او در کودکی پدر خود را از دست داد و تحت حمایت دایی خود پرورش یافت. در شش سالگی وی را برای تعلیم به مکتب شیخ عابد سپردند. پس از چندی سیدعلی محمد به همراه دایی خود مدتی در بوشهر به تجارت پرداخت و بعدها سفری نیز به کربلا و عتبات عالیه نموده و چند مرتبه در جلسات درس «سیدکاظم رشتی»^۸ شرکت کرد.^۹

سید باب در سال ۱۲۶۰ق دعوی خویش را مطرح کرد^{۱۰} و ضمن اینکه خود را بنابر عقاید شیخیه «رکن رابع» خواند و مدعی شد که مبشر ظهور امام زمان و باب اوست و هر کسی که به ظهور مهدی موعود اعتقاد دارد، باید ابتدا با او که «باب» امام زمان است بیعت کند. بعدها از این هم فراتر رفت و مدعی شد که وی همان امام زمان است.

در همین سال (۱۲۶۰ق)، شاگردان سیدکاظم رشتی، بر طبق توصیه و وصیت وی در اطراف و اکناف پراکنده شده، در جستجوی قائم موعود برآمدند. یکی از آنان به نام «ملاحسین بشروی» در شیراز به حضور سیدعلی محمد رسید و با این عنوان که سید باب همان مهدی موعود است به وی ایمان آورد. پس از آن به تدریج هفده نفر دیگر نیز به وی ایمان آورده، اصحاب اولیه سید باب را تشکیل دادند. سید باب که در آن زمان بیش از ۲۵ سال نداشت، این هجده نفر را مأمور تبلیغ و تبشیر در نقاط مختلف ایران و عراق و هندوستان نمود. از آنجایی که بنابر بسیاری از روایات شیعی، امام زمان یا همان موعود آخرالزمان در موسم حج از مکه ظهور می‌کند، سید باب نیز به همراهی یکی از معتقدان اولیه‌اش ملقب به «قدوس» راهی سفر حج شد تا دعوت خود را از آنجا آغاز نماید. وی پس از آن به شیراز بازگشت. بعدها به دلیل مخالفت‌های حاکم شیراز به اصفهان رفت. در آنجا «منوچهر خان معتمدالدوله» حاکم اصفهان به معتقدان وی پیوست و مدتی نیز از وی در عمارت خورشید پذیرایی نمود تا خود درگذشت.

پس از آن سید باب مدتی به ماکو در آذربایجان و بعدها به قلعه چهریق در نزدیکی سلماس تبعید شد.

وی کتاب بیان را در دوران تبعیدش در قلعه ماکو، نگاشت؛ کتابی که به زعم وی شامل آیاتی بود که بر وی نازل می‌شد. این کتاب بنابر عقاید بابیان و بعدها بهاییان «وحی الهی» و «ناسخ قرآن» به شمار می‌رفت.

بعد از انتقال سیدعلی محمد به تبریز، در مجلسی با حضور ولیعهد، ناصرالدین میرزا، و برخی

مجتهدین و علمای شیعی، محاکمه شد.

سرانجام سیدعلی محمد معروف به سیدباب در میدان سربازخانه تبریز در بیست و هشتم شعبان ۱۲۶۶ تیرباران گردید.

«باب» در تمام کتب و آثار و الواح خود به پیروانش وعده داده بود که پس از او نفس مقدسی ظهور خواهد کرد که همه ظهورات ادیان قبل را به ثمر خواهد رساند؛ کسی که «باب» از او با عنوان «من یظهره الله» یعنی کسی که خداوند وی را ظاهر می‌سازد، یاد کرده بود.

«میرزا حسین علی نوری» ملقب به «بهاءالله»، از اولین افرادی بود که به «بابیت» پیوست. پدرش در زمان محمدشاه قاجار و صدراعظمی قائم مقام فراهانی سمت وزارت داشت، ولی بهاءالله پس از وفات پدر، این منصب دولتی را نپذیرفت.

پس از سوء قصد ناکام برخی بابیان به جان ناصرالدین شاه در شکارگاه نیاوران، حکومت وقت به قلع و قمع و قتل عام و حبس بابیان پرداخت. در این واقعه میرزا حسینعلی نوری نیز به همراه عده زیادی در زندان سیاه‌چال محبوس شد. بعدها مدعی شد که در دوران حضورش در زندان سیاه‌چال طهران، اولین آثار «وحی الهی» را دریافت نموده، به «نبوت» رسیده است.

مادر ناصرالدین قاجار اصرار داشت که وی به اتهام سوء قصد به جان فرزندش اعدام شود، ولی به وساطت آشنایان و اقوام وی از طریق سفیر روس^{۱۱} در ایران، جان سالم به در برد و به بغداد تبعید گردید. بعدها توسط حکومت عثمانی از بغداد به استانبول تبعید شد. هم‌زمان با این تبعید، میرزا حسینعلی نوری ادعای نبوت خود را آشکار ساخت و مدعی گردید که وی همان «من یظهره الله» است که «سید باب» ظهورش را وعده داده بود. پس از طرح این ادعا، کتابی به نام اقدس را که به زعم وی و بنا بر اعتقاد بهاییان، کتابی آسمانی و شامل وحی و آیاتی بود که بر وی نازل گردیده، منتشر نمود و بدین ترتیب آیین جدید خود را نسخ «بابیت» و کتاب اقدس را ناسخ کتاب بیان سیدعلی محمد باب اعلام نمود. از همین روی است که بهاییان معتقدند:

بابیت و کتاب بیان ← (ناسخ) اسلام و قرآن

و

بهاییت و کتاب اقدس ← (ناسخ) بابیت و کتاب بیان می‌باشد.

به سبب مشکلات و درگیری‌هایی که بین پیروان «باب» بر سر جانشینی سیدباب و بویژه بین پیروان بهاءالله و برادر ناتنی وی «یحیی صبح ازل» به وجود آمده بود، حکومت عثمانی در سال ۱۸۶۸ میلادی بهاءالله و پیروانش را به «ادرنه» و پس از پنج سال مجدداً به «عکا» و «صبح ازل» و پیروانش را به قبرس تبعید کرد. بهاءالله تا پایان عمر در زندان عکا محبوس بود. وی در دوم ذی‌قعدة ۱۳۰۹ پس از ۲۴ سال زندگی در عکا درگذشت و در همان شهر مدفون گردید که

هم‌اکنون قبر او قبله بهاییان است.

پس از درگذشت میرزا حسین علی نوری (بهاء‌الله)، فرزندش عباس افندی ملقب به «عبدالبهاء» اداره امور جامعه بهایی را برعهده گرفت و پس از وی بنابر وصیتش، «شوقی افندی»^{۱۲} ملقب به «ولی امرالله»^{۳۶} سال عهده‌دار امور جامعه بهایی بود. پس از مرگ شوقی افندی، بیت‌العدل اعظم، تشکیلاتی که خود وی هشت سال قبل از مرگش آن را در سال ۱۹۵۱ میلادی تأسیس نموده بود، عهده‌دار امور بهاییان گردید.^{۱۳}

بهاییت و سیاست

یکی از بهاییان در مقاله‌ای تحت عنوان «سیاست و مداخله در آن» کوشیده است با ارائه تعریفی از «سیاست و قدرت سیاسی» توجیه و مدلل سازد که عدم مداخله در سیاست، امری است اعتقادی؛ اعتقادی که بنابر آن بهاییان هیچ‌گاه در سیاست و امور سیاسی دخالت نمی‌کنند و مجاز بر انجام آن نیستند:

... برخی مواقع سیاست را علم قدرت نیز می‌نامند که سیاست همراه با قدرت و نفوذ در جامعه ظهور خارجی می‌یابد. در اینجا مختصر ذکر می‌شود که قدرت عبارت است از «داشتن امکان مادی اجبار دیگران به اطاعت و فرمانبرداری» و نفوذ هم «داشتن حق و توانایی رهبری و فرماندهی» است. این دو عنصر در یک فرد سیاسی در یک کلمه قدرت به کار می‌رود و تمایل معنایی سیاست در حال حاضر به این سو در جریان است که سیاست را علم شناخت چگونگی قدرت، دستیابی به قدرت، حفظ و نگهداری قدرت، به‌کارگیری و استفاده از قدرت بدانیم. از این رو تعریف سیاست به طور خلاصه «شناخت قدرت در سیمای گوناگون و سامان دادن و اداره جامعه سیاسی است.» در اینجا کلمه حزب نیز جای خود را باز می‌کند... با توجه به تعاریف موجود می‌توان گفت که نزدیک‌ترین مفهوم سیاست به آنچه در اعتقادات بهایی از دخالت در سیاست منع شده‌اند همین تعریف اخیر است...^{۱۴}

او در ادامه با طرح اصطلاح «سیاست‌الله»، ممنوعیت و عدم مداخله در امور سیاسی را صرفاً برای افراد بهایی مطرح ساخته، این ممنوعیت را برای تشکیلات بیت‌العدل اعظم مستثنی و بلکه به گونه‌ای موجه و ضروری نشان می‌دهد:

اگر تعاریف دیگر مدنظر باشد البته در این اصل اعتقادی نمی‌گنجد چنانچه که صلاح انسان در دنیا و عقبی را دربر داشته باشد تعریف دیگری از دین است و البته بهاییان از این نوع روش که گاهی تعریفی از سیاست نیز هست جدا نیستند و جزئی از حیات روحانی و انسانی آنها محسوب می‌گردد [و] در آثار بهایی به «سیاست‌الله» تعبیر گشته است. چنانچه

از واژه برمی آید «سیاست‌الله» روش و سیاست الهی است. سیاست الهیه نشانه‌ای از قدرت، نفوذ، رحمت و عدل الهی است. گرچه نمی‌توان آن را مختص زمانی خاص و مکانی خاص دانست اما در هر زمان و موقعیت خاصی به تناسب آن جلوه و ظهور می‌نماید... سیاست‌الله در دوره بهایی بر اساس «وحدت و صلح» بین ملل و دول عالم قرار گرفته که عاقبت جمیع بشر را دربر گرفته و سبب ائتلاف و وحدت گشته و اختلافات و جنگهای بیهوده بین ملل و نحل را مرتفع می‌نماید...^{۱۵}

از این جملات برمی آید که ظاهراً بهائیت و بهائیان هیچ علاقه و مجوزی برای مداخله در امور سیاسی ندارند و صرفاً آنان در پی تحقق «وحدت عالم انسانی» و «وصول به وحدت و صلح» بین ملل و دول عالم هستند. یکی دیگر از بهائیان در مقاله‌ای تحت عنوان «عدم مداخله در امور سیاسی» در توجیه این هدف آورده است:

... ما اکنون در زمانی به سر می‌بریم که در نتیجه افزایش چشمگیر ارتباطات، کل جهان به تعبیر مشهور به یک دهکده جهانی تبدیل شده است، چنان که حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: «این یک شبر عالم یک وطن و یک مقام است.» بنابراین مشکل هر نقطه از جهان مشکل تمام جهان است و در نتیجه حل هر مشکلی نیز جنبه جهانی دارد. از این رو هدف دیانت بهایی وحدت عالم انسانی است که مرحله‌ای بالاتر از مراحل قبلی تحقق وحدت بشر... است.

... به اعتقاد بهایی دو جریان عالم را به سوی وحدت می‌راند. یکی سیر تاریخ بشر است که از طریق جنگها و بلایای فراوان نوع انسان را از جنگ خسته می‌کند و به سوی صلح می‌راند... بهائیان در این جریان نقشی ندارند و معتقدند این جریان سیر جبری خود را طی می‌کند. جریان دوم انتشار اعتقاد به وحدت عالم انسانی است که بهائیان همه کوشش خود را صرف آن می‌نمایند.

باور دیگری که توجه به آن ضروری به نظر می‌رسد آن است که خداوند عالم... هر هزار سال یک بار پیامبری را برای هدایت و تربیت نوع انسان می‌فرستد... در این دور نیز به منظور کمک به نوع انسان در تحقق وحدت عالم انسانی دیانت بهایی را فرستاده است که همه دستورات آن متوجه حذف اختلاف و ایجاد اتحاد است. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: «ای اهل عالم فضل این ظهور اعظم آنکه آنچه سبب اختلاف و فساد و نفاقست از کتاب محو نمودیم و آنچه علت الفت و اتحاد و اتفاقتست ثبت فرمودیم»^{۱۶}

نویسنده مقاله «سیاست و مداخله در آن» در ادامه می‌کوشد با طرح اصطلاح «سیاست‌الله» و ارائه تعاریفی از آن، مداخله تشکیلات بیت‌العدل را در امور سیاسی مجاز و موجه جلوه دهد. در حالی که ادعای اولیه وی آن بود که عدم مداخله در امور سیاسی در بهائیت امری است

اعتقادی. وی می‌نویسد:

... دستورالعمل این سیاست [سیاست‌الله] در آثار بهایی به زبان وحی آمده و اجرای مرحله به مرحله آن توسط مجمع منتخبی که بیت‌العدل اعظم الهی نام دارد صورت خواهد گرفت و این مجمع است که حق هرگونه مداخله در سیاست چه به معنای بشری و علمی و چه به معنای الهی آن از سوی شارع امر دریافت کرده و به هر نحو که مقتضی اجرای سیاست‌الله باشد در سیاست جاری بین دول و ملل نیز مداخله خواهد نمود. اینجا مرز بسیار ظریفی بین دخالت در سیاست به معنای رایج قدرت و نفوذ در مورد بهاییان که از دخالت ممنوع‌اند و بیت‌العدل که به جهت پیشبرد سیاست‌الله به این عرصه نیز وارد می‌شود وجود دارد و بحث آن مفصل خواهد بود.

مجریان این سیاست تمام افراد بشری بوده و از تمامی نوع بشر دعوت می‌شود که به قدر قابلیت و استعداد خود در پیشبرد این سیاست دخیل گردند.^{۱۷} در ادامه این مقاله آمده است:

با توجه به این مختصر، ذکر این مطلب خالی از فایده نیست که در جمع اهداف اساسیه بهاییان، به دست گرفتن قدرت سیاسی جای خاصی ندارد... ورود افراد بهایی به احزاب مختلفه سیاسی سبب تشتت و اختلاف بین آنان شده و یک نوع مشغولیت ذهنی را برای آنان ایجاد می‌نماید که مغایر با هدف اساسی جامعه بهایی است و آن تلاش تام بهاییان به جهت حصول «وحدت و صلح» بین ملل و نوع بشر است... از این روست که به صراحت می‌توان عنوان کرد که لااقل شارع دیانت بهایی هیچ جوازی به مؤسسات و پیروان خود نداده تا بتوانند از دین و قدرت آن به جهت تسلط سیاسی استفاده کنند و یا از تسلط سیاسی به جهت ترویج دین بهره جویند...^{۱۸}

در بخش پایانی این مقاله به خلاف روال ابتدایی این نوشته، به جای عبارت «عدم دخالت در سیاست» سخن از «ممنوعیت و عدم دخالت در احزاب سیاسی» می‌رود. آن چنان که از این بخش از مقاله مزبور برمی‌آید گویا از نظر بهاییان صرفاً مداخله و مشارکت و عضویت در احزاب سیاسی دیگر برای آنان ممنوع و غیرمجاز است نه دخالت در سیاست به معنای اعم آن. جالب آنکه در بسیاری از آثار و نوشته‌های رهبران بهایی، از بهاییت به عنوان «حزب» یاد گردیده است نه یک مذهب یا آیین دینی. بنابراین بنیان‌گذاران «حزب بهاییت» برای هر فرد بهایی عضویت هم‌زمان در دو حزب را ممنوع ساخته‌اند نه مداخله در امور و فعالیت‌های سیاسی به معنای اعم. در بخش پایانی مقاله اخیرالذکر چنین آمده است:

... نظر دیگر که عدم دخالت در احزاب سیاسی را بر بهاییان مجاز می‌شمارد این است که این

دیانت مدعی ابداع مؤسساتی است که به عنوان طراحان و مجریان یک نوع «نظم بدیع جهانی» با استمداد از آثار و حیاتی این دیانت عمل نموده و به مرور ایام به وسعت و شکوفایی آن افزوده خواهد شد تا آنکه سراسر عالم را دربر گیرد و با توجه به این فرضیه مرامهای خاصی که اهداف محلی و نهایتاً ملی را با خود یدک می‌کشند و به علت نقص در طراحی و یا مجریان مناسب اکثراً محکوم به فنا می‌باشند، جایی برای حمایت و یا عضویت و استمداد از قدرت معدودشان به جهت وصول به چنین هدف والایی باقی نمی‌ماند و نباید متوقع بود که چنین دیانتی با این گونه دعای از پیروان خود بخواهد که در احزاب سیاسی وارد شوند، در جایی که خود مدعی است نظمی را بر زمین می‌گستراند که هیچ قدرت بشری و مادی نخواهد توانست با آن مقابله نماید و بالاخره بر تمامی آنها غلبه و نفوذ می‌یابد... در این نوع تفکر از سایر احزاب خواسته می‌شود که اگر مایل اند خود را در این مسیر قرار دهند و به این روش وارد شوند تا بتوانند از فیوضات الهیه که شامل این نظم است بهره و نصیب یابند و جهت تماماً معطوف به جذب دیگران برای ورود در «سیاست‌الله» است...^{۲۰}

نویسنده ایرانی مقاله «عدم مداخله در امور سیاسی» در قسمت دوم مطلب کوشیده است که تعاریفی عملیاتی و مشخص از مقوله ممنوعیت و عدم مداخله در امور سیاسی در نزد بهائیان را ارائه نماید. وی می‌نویسد:

در قسمت دوم این مجموعه معنای حکم عدم مداخله در امور سیاسی را مورد توجه قرار می‌دهیم، یعنی اینکه دقیقاً بهائیان چه کارهایی را انجام نمی‌دهند... [۱-] یکی از موارد آن است که بهائیان به حکومت اعتراض نمی‌کنند و در انقلابات و شورش‌ها و تظاهرات اعتراض‌آمیز شرکت نمی‌نمایند... حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: «حزب‌الله را در امور سیاسی مدخلی نه و از حکومت عالم شکر و شکوه‌ای نیست.» (منبع: حیات بهایی، ص ۱۵۵).

[۲-] مورد دیگر آن است که بهائیان مطیع حکومت‌اند و قوانین و دستورات مملکتی را اجرا می‌کنند. حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: «بر احدی جایز نه که از تکاب نماید امری را که مخالف رأی رؤسای مملکت باشد.» (منبع: گنجینه حدود و احکام، ص ۳۳۴)

[۳-] بهائیان حتی در گفتار هم به حکومت اعتراض نمی‌کنند و از امور سیاسی سخن نمی‌گویند... حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: «احباً نباید کلمه‌ای از امور سیاسی بر زبان رانند زیرا تعلق به ایشان ندارد.» (منبع: گنجینه حدود و احکام، ص ۳۳۵)

[۴-] بهائیان به عضویت هیچ حزبی در نمی‌آیند، با هیچ حزبی رابطه سیاسی برقرار نمی‌کنند و از هیچ حزبی طرفداری نمی‌نمایند. حضرت ولی امرالله^{۲۱} در این مورد می‌فرمایند: «از امور سیاسی و مخاصمات احزاب و دول باید کل قلباً و ظاهراً لساناً و باطناً به کلی در کنار و از

این گونه افکار فارغ و آزاد باشیم. با هیچ حزبی رابطه سیاسی نجویم و در جمع هیچ فرقه‌ای از این فرقه مختلفه متنازعه داخل نگردیم.» (منبع: توقیعات مبارکه، ج ۱، ص ۱۲۰)

[۵-] بهاییان در انتخابات سیاسی شرکت نمی‌کنند، مگر اینکه حکومت اصرار داشته باشد و بتوانند از مداخله در امور احزاب نیز خودداری کنند. به فرموده حضرت ولی امرالله:

«مشارکت در امر انتخابات مشروط و منوط به عدم ارتباط یاران با احزاب سیاسیه است. تمایل به احزاب سیاسیه و مداخله در امور آنان و دخول در سلک رؤسای احزاب، مخالف احکام و نصوص و مبادی الهیه [است]. اگر چنانچه زمامداران و رؤسا به احباً تکلیف نمایند و حکومت یاران را اجبار نمایند، عدم مداخله در امر انتخابات احسن و اسلم است ولی در هر حال عدم ارتباط با احزاب سیاسی از واجبات و فرایض حتمیه یاران در جمیع اقالیم و بلدان است.» (منبع: توقیعات مبارکه، ج ۳، ص ۳۰۱)

[۶-] بهاییان مشاغل سیاسی را نمی‌پذیرند. حضرت ولی امرالله می‌فرماید: «باید مشاغل سیاسی و دیپلماتیک را از مشاغل کاملاً اداری تفکیک نمایند و اگر در تشخیص اش مردد باشند از امانت منخبه در محافل روحانی استفسار نمایند و به هیچ وجه شغلی را نپذیرند که بالمآل منجر به فعالیت‌های سیاسی و حزبی در هر کشور باشد.» (منبع: نظم جهانی بهایی، ص ۹۰)^{۲۱}

بهاییت در سیاست

در بخش پیشین مشخص کردیم که بهاییت نه تنها با مفهوم سیاست (بالاعم) بلکه با معنای متداول و خاص آن نیز بیگانه نیست.

بسیاری از سیاست‌های فرهنگی - اجتماعی بویژه «شبه مدرنیزاسیون» پهلوی‌ها که از آن به عنوان «گفتمان شبه مدرنیسم مطلقه‌گرا»^{۲۲} یاد می‌شود، با افکار عبدالبهاء و تعالیم بهاییت بویژه در ارتباط با مقوله تجدد و ضرورت ایجاد اصلاحات سیاسی - اجتماعی به سبک و سیاق کشورهای اروپایی در ایران، هماهنگی و سنخیت خاصی داشت.

پهلویها نیز همچون بهاییت درباره ماهیت تجدد و کم و کیف بسط آن و ایجاد اصلاحات در ایران دچار بدفهمی‌ها و بلکه سطحی‌نگری‌هایی خاص بودند. اساساً مدرنیته یا همان تجدد بنابر مبناهای فلسفی و تاریخی خود متفاوت و بلکه در تضاد با سنت (به معنای اعم آن) قرار دارد. حال آنکه هم پهلوی‌ها و هم بهاییت بنابر عدم آگاهی و بدفهمی‌هایی که از ماهیت مدرنیته^{۲۳} تجدد داشتند، خواستار تحقق ترکیب و تلفیق متناقضی از سنت و تجدد در ایران بودند. اولی به تجدد و مدرنیزاسیونی می‌اندیشید که در انطباق و هماهنگی با «سنت ناسیونالیسم شاهنشاهی ایرانی» باشد و دومی (بهاییت) نیز در پی تجددی بود که با تعالیم صوفیانه و شبه عرفانی آنان ترکیب

و تلفیق یافته باشد. با توجه به دو ویژگی یا مؤلفه اساسی مدرنیته یعنی؛ «خردمحوری مبتنی بر نقادی» و «کنونی بودن»، پهلوی‌ها، بهائیت و حتی شبه‌گروه‌های سیاسی معاصر چون «مجاهدین خلق»، نسبت به فهم مدرنیته، لوازم و بسترهایش، دچار سوء تفاهم‌ها و نارسایی‌های اساسی بوده و هستند. نارسایی‌ای که می‌توان از آن به عنوان «التقاطی» که منجر به ایجاد تناقض در سطوح فکری و عملی آنان گردیده است، یاد کرد.

در هر حال این قرابت و نزدیکی دیدگاه‌های «پهلوی‌ها» و «بهائیت» دربارهٔ مقوله «تجدد در ایران»، بهائیت را برخلاف گذشته خود به همکاری و ارتباط با حکومت مستقر واداشت.^{۲۴} «بهائیت» نه تنها در پناه حکومت پهلویها خود را حفظ کرد، بلکه با برخورداری از مواهب قدرت سیاسی بر قدرت اقتصادی خود افزود و از رهگذر دست‌یابی به چنین موقعیت مطلوب سیاسی - اقتصادی نیز تعداد پیروان خود را افزایش داد.

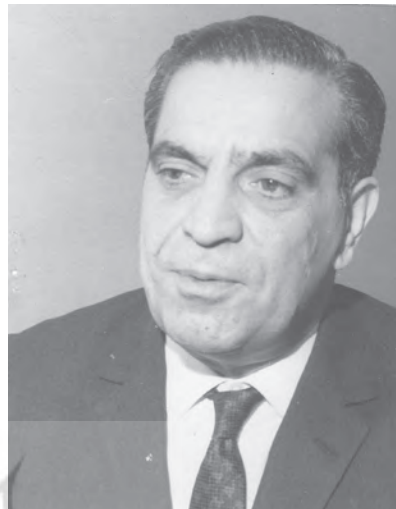
وجود علائق مشترک بین پهلوی‌ها و بهائیت باعث شد که آنان اعتقاد و اعتماد خاص رضاخان و پسرش را نسبت به خود جلب کنند؛ تا بدانجا که رضاخان، «اسدالله صنیعی»، افسر بهایی،^{۲۵} را به عنوان آجودان مخصوص فرزند خود (ولیعهد) برگزیند. همو که بعدها «سپهبد» شد و تا عهده‌داری «وزارت جنگ» پیش رفت.

اگر «شبه مدرنیزاسیون» رضاخان را از جمله وجوه مشترک پهلوی‌ها و تعالیم بهائیت قلمداد نماییم، به تبع آن می‌توان چرایی اعتماد رضاخان و حتی پسرش به بهائیان را دریافت؟! و دیگر اینکه چرا بهائیان در عرصهٔ اجرا، طراحی و یا حمایت از برنامه‌های فرهنگی - اجتماعی و حتی سیاسی حکومت محمدرضا پهلوی حضوری جدی و مؤثر یافتند؟! به تعبیری می‌توان گفت که بهائیت، موفقیت پهلوی‌ها را در ایجاد و بسط [شبه] «مدرنیزاسیون» در ایران، در واقع به مثابه تحقق عملی تعالیم خود و بلکه پیروزی بر مخالفان سنتی و دیرینهٔ خود می‌یافتند.^{۲۶} از این رو نمی‌توان حضور بهائیان در عرصه سیاسی و تلاش برای برخورداری از نفوذ و قدرت سیاسی - اقتصادی را در دوران پهلوی صرفاً مقوله‌ای معمولی و فردی تلقی کرد. در این میان انگیزه‌ها و اهداف گروهی و سازمانی آنها تأثیر و نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. آنان از رهگذر حضور در عرصه سیاسی به معنای خاص آن حداقل به دو هدف نایل می‌گشتند:

- ۱- بسط [شبه] تجدد و مدرنیزاسیون به مثابه تحقق عملی تعالیم بهائیت و منویات خاص بنیان‌گذاران آن [عبدالبهاء و شوقی افندی و...] در ارتباط با ایجاد اصلاحات سیاسی - اجتماعی در ایران؛
- ۲- برخورداری از قدرت سیاسی و اقتصادی فراوان در جهت حفظ و گسترش بهائیت و جذب دیگران به سلک خود.



اسدالله صنیعی



عطاءالله خسروانی

۱۳۳



هوشنگ نہاوندی



در آثار بهایی توجه خاصی به مقوله «تعلیم و تربیت» به عنوان شرط اساسی گسترش و تعمیق بهاییت (به طور اعم) و به عنوان مقدمه لازم در جهت تحقق تجدد و اصلاحات سیاسی - اجتماعی مورد نظر آنان در ایران شده است. از این رو در رأس مهم ترین ساختارهای فرهنگی - آموزشی آن دوران، اغلب تعدادی از بهاییان حضور و یا نقش مؤثری داشته‌اند. به عنوان مثال سالهای متمادی در رأس وزارت آموزش و پرورش، مهم ترین و گسترده ترین نهاد آموزشی کشور، فردی بهایی به نام «فرخرو پارسا» حضور داشت. از این گذشته بهاییان از نقش و اهمیت نهادهای مدرنی چون رسانه‌ها و تلویزیون غافل نبودند. به طوری که از جمله بنیان‌گذاران رسانه تلویزیون در ایران حبیب‌الله ثابت پاسال، یکی از سرمایه‌داران مهم و معروف بهایی بوده است. در عرصه فیلم و سینما نیز سرمایه‌داران بهایی چون مهدی میثاقیه، صاحب «استودیو میثاقیه» بوده است. در دوران پهلوی دفتر مخصوص فرح بیشترین نقش و تأثیر را در طراحی و اجرای سیاستها و برنامه‌های فرهنگی - هنری و... آن دوران داشت. در اینجا نیز یکی از دست‌اندرکاران مهم آن مهندی (از بهاییان کاشان) بود.

در زمینه اقتصادی نیز کسانی چون هژبر یزدانی و حبیب‌الله ثابت پاسال و... فعال بودند. جالب آنکه دو سرمایه‌دار اخیر صرفاً از رهگذر وابستگی شاه به بهاییت در مقاطع بسیار کوتاهی از عمرشان به تمکن و سرمایه فراوانی دست یافتند. «هژبر یزدانی» گوسفنددار اهل سنگسر سمنان بود و «حبیب ثابت پاسال» آن‌گونه که خود در زندگی‌نامه خودنوشتش آورده است، در دوران کودکی و نوجوانی شاگرد دوچرخه‌سازی واقع در خیابان چراغ برق (امیرکبیر فعلی) بوده است. میثاقیه^{۲۷} دیپلمات اسبق اسرائیل در ایران نیز در خاطرات خود تحت عنوان یادنامه در چند سطر به شرح حال «ثابت پاسال» پرداخته است. وی یادآور می‌شود که «ثابت پاسال» در دوران جنگ جهانی دوم راننده ساده‌ای بیش نبود و بعدها پس از بریدن از یهودیت و پیوستن به بهاییت توانست در مدت بسیار کوتاهی به تمکن مالی و توانایی اقتصادی عظیمی دست یابد.^{۲۸}

در هر حال بهاییان زیادی در حکومت پهلوی به مناصب کلیدی سیاسی و موقعیتهای خاص اقتصادی رسیدند. پروین غفاری در کتاب تاسپاهی در دام شاه در این باره می‌نویسد:

... [دکتر عبدالکریم] ایادی نیز چون از منتفذین فرقه بهاییت بود و به محافل بهایی نزدیک بود، موقعیت مهمی داشته و در تمام دشواریها با یاری هم‌مسلمان بهایی‌اش مشکلات را مرتفع می‌کرد. من نیز به همراه او در محافل و مجالس بهاییان شرکت می‌کردم و به عینه می‌دیدم که اکثر دولتمردان و صاحبان نفوذ در صنایع و پستهای مهم کشور از این فرقه هستند.

جدول ذیل حاوی برخی اسامی و موقعیت خاص سیاسی - اقتصادی آن دسته از رجال و کارگزاران بهایی حکومت پهلوی است:



محمدرضا پهلوی و حبیب ثابت پاسال



عباس آرام و اردشیر زاهدی

شماره	مشخصات	سمت‌ها و موقعیت‌ها	توضیحات
۱	امیرعباس هویدا	وزیر دارایی - نخست‌وزیر	
۲	نبیل الدوله	سفیر ایران در امریکا	مُبلغ معروف بهاییت
۳	فریدون هویدا		
۴	فرخ رو پارسا	وزیر آموزش و پرورش	
۵	شاپور راسخ		
۶	عطاءالله خسروانی	وزیر کار	
۷	سپهبد علی محمد خادمی		
۸	مهندس منصور روحانی	وزیر آب و برق	
۹	دکتر منوچهر شاهقلی	وزیر بهداشت دولت هویدا	
۱۰	هوشنگ نهاوندی	وزیر	
۱۱	ابوالحسن ابتهاج	رئیس سازمان برنامه و بودجه	
۱۲	هژبر یزدانی	سرمایه‌دار معروف	
۱۳	حبیب‌الله ثابت پاسال	سرمایه‌دار و بنیان‌گذار تلویزیون در ایران	و صاحب صدها شرکت عظیم بازرگانی صنعتی
۱۴	مهندی	از دست‌اندرکاران دفتر مخصوص فرح پهلوی	
۱۵	مهدی میثاقیه	سرمایه‌دار و صاحب استودیوی میثاقیه	
۱۶	سپهبد اسدالله صنیعی	وزیر جنگ	
۱۷	غلامعباس آرام	وزیر امور خارجه	
۱۸	سپهبد دکتر عبدالکریم ایادی	پزشک مخصوص شاه، رئیس سازمان اتکا و ...	
	و ...		

بنابر اسنادی که پس از تسخیر سفارت امریکا در ایران، تحت عنوان «اسناد لانه جاسوسی»^{۲۹} منتشر گردیده است، سپهبد اسدالله صنیعی و غلامعباس آرام در تصویب و امضای لایحه استعماری «کاپیتولاسیون»^{۳۰} نقش تعیین‌کننده و مؤثری داشته‌اند. از جمله رجال سیاسی آن دوران که از بهاییان بسیار متنفذ بوده است و در انتهای این بخش از مطالب به شرح حال بیشتری از وی خواهیم پرداخت، «تیمسار دکتر عبدالکریم ایادی» است؛ همو که مؤثر عزری (دیپلمات اسبق اسرائیل در ایران) در قسمتی از یادنامه خود درباره او و میزان نفوذ سیاسی بهاییان در آن دوران می‌نویسد:

... در سایه دوستی با ایادی با گروهی از سرشناسان کشور آشنا شدم که هرگز باور نمی‌کردم پیرو کیش بهایی باشند. بسیاری از آنها در باور خود چون سنگ خارا بودند ولی به خوبی می‌توانستند در برابر دیگران باور خود را پنهان نمایند. آنها همه دریافته بودند که در برابر من



از راست: فریدون هویدا، اردشیر زاهدی

نیازی به پنهان کاری ندارند.^{۳۱}

«مئیر عزری» در بخش دیگری ضمن اشاراتی کوتاه به نوع و شیوه‌های تبلیغ بهاییان در جذب دیگران، بر بهایی بودن «امیرعباس هویدا» صحنه گذاشته، در خلال همین بخش از مطالبش، اشاراتی کوتاه به این نکته مهم دارد که بهاییان به شکلی گروهی و با برخورداری از پشتیبانیهای سازمان‌یافته در ورود به دستگاه‌های دولتی و بالا کشیدن دیگر بهاییان کوشش می‌کردند:

بهاییان... با بخششهایی به نیازمندان می‌توانستند گروهی را به سوی خود بکشانند... یاری به نیازمندان [ایجاد صندوقهای تعاونی] بویژه برای جوانانی که برای گزینش همسر و برپایی خانواده دشواریهای مالی داشتند، ابزار کارساز بودند. پشتیبانیهای سازمان یافته گروهی در ورود به دستگاههای دولتی و بالا کشیدن دیگر هم‌کیشان، راه را برای یارگیریهای بیشتری باز می‌کرد.

بسیار شنیده شده که هویدا و برخی از سران لشکری و کشوری در دولت به کیش بهائیت پیوسته‌اند. هویدا بارها این داستان را نادرست و ساختگی خواند. و برای اثبات گفته‌هایش به مکه رفت. در این سفر هویدا مانند دیگران، همه کارهایی را که کیش‌مداران در این شهر انجام می‌دهند، به نیکی انجام داد. ولی فراموش نکنیم که چند تن از بستگانش در «عکا»



هویدا و منصور روحانی

و «حیفا» زندگی می‌کردند... در دوره‌ای که وزیر دارایی بود، روزی از من خواست برای گشایش پاره‌ای دشواریهای آنان در اسرائیل یاری‌اش بدهم...^{۳۲}

شرح حال سپهبد ایادی

سپهبد دکتر عبدالکریم ایادی به سال ۱۲۸۶ در تهران متولد شد. پدرش محمدتقی از نزدیکان عباس افندی و از رهبران برجسته بهاپیت در ایران بود. وی ابتدا در فرانسه دانشجوی دامپزشکی بود. بعدها تغییر رشته داد و در رشته پزشکی تحصیلاتش را به پایان رسانید. ایادی پس از بازگشت به ایران، به استخدام ارتش درآمد. ابتدا پزشک مخصوص علیرضا پهلوی بود؛ سپس پزشک مخصوص محمدرضا پهلوی شد. در سالهای بعد آن‌چنان اعتماد شاه به وی جلب شد که به تعبیر «مئیر عزری»، ایادی به چشم و گوش شاه می‌مانست:

... یکی دیگر از سرشناسان کیش بهایی، سرلشکر دکتر ایادی، پزشک ویژه شاه بود. ایادی افسری خوش‌نام!! بود و به چشم و گوش شاه می‌مانست. او بهداری ارتش و بیمارستانها،

اداره خرید دارو و ابزار پزشکی برای یگانهای ارتش را سرپرستی می‌کرد و با همه توان به هم‌کیشانش یاری می‌داد...^{۳۳}

عزری در ادامه مطالب، درباره میزان نفوذ ایادی بر دربار و شخص شاه می‌نویسد:
یکی از ویژگیهایی که «ایادی» را نزد همه یگانه ساخته بود، وفاداری و سرسپردگی او به شاه بود. کسی باور نمی‌کرد او از شاه درخواستی بکند و پذیرفته نشود. شاید همین پیوند ایادی با شاه بود که هرگاه سران کشور با شاه به نکته دشواری برمی‌خوردند، دست به دامن «ایادی» می‌شدند و او می‌توانست گره‌گشایی کند.^{۳۴}

ایادی در تمامی مسافرت‌های خارجی به عنوان پزشک مخصوص در کنار شاه دیده می‌شد و در بسیاری موارد مورد مشورت شاه قرار می‌گرفت. او نیز با استفاده از اعتماد و اطمینانی که شاه نسبت به وی پیدا کرده بود، در راستای تقویت بهاییت می‌کوشید و نیز به تعبیر «مئیر عزری»: «... با همه توان به هم‌کیشانش یاری می‌داد». ^{۳۵} به اعتقاد «فردوست»، «ایادی»، در رساندن امیرعباس هویدا به نخست‌وزیری نقش مؤثری ایفا نموده است. او همچنین درباره نقش ایادی در دستیابی بهاییان به مناصب مهم سیاسی می‌گوید:

در دوران هویدا ایادی تا توانست وزیر بهایی وارد کابینه کرد^{۳۶} و این وزراء بدون اجازه او حق هیچ کاری نداشتند.^{۳۷}

دکتر ایادی^{۳۸} با استفاده از نفوذ و قدرت سیاسی خود در جهت تحکیم و گسترش بهاییت و یاری دادن به سایر بهاییان می‌کوشید و از طرفی دیگر با استفاده از نفوذ خود در تشکیلات بهایی و همراه ساختن سایر بهاییان، سعی می‌کرد محمدرضا پهلوی را در اجرای برنامه‌ها و سیاست‌های «شبه مدرنیته» اش، حمایت و پشتیبانی نمایند. چرا که موفقیت و پیروزی شاه در اجرای برنامه‌هایش به منزله موفقیت و پیروزی آنان نیز تلقی می‌شد.
به گفته عزری:

... ایادی به یهودیان مهری ناگسستنی داشت و آنها را مردمی درد دیده و شایسته بی‌پیرایه‌ترین باریها می‌دانست. افزون بر آن ارزنده‌ترین و والاترین نیایشگاههای بهاییان در کشور اسرائیل بود و این پدیده روشن‌تر از آفتاب را ایادی نمی‌توانست نادیده بگیرد...^{۳۹}

او در ادامه به ذکر خاطره‌ای می‌پردازد:

روزی در میانه‌های سال ۱۹۶۲، نخست‌وزیر علم در دیداری با «تدی کولک» شهردار اورشلیم در تهران پیشنهاد او را پذیرفت و «مهدی شبیانی» را به سرپرستی دستگاه جهانگردی کشور برگزید... در یکی از دیدارهای خانوادگی شبیانی، کنار [تیمسار] ایادی نشسته بودم و پیرامون همکاریهای کارشناسان اسرائیلی با زمینه‌های سرپرستی او گفتگو می‌کردم. چند روز پس از

همان دیدار بود که «ایادی»، کارشناسان ما را به ایران فراخواند و با آنها پیمان بست تا میوه، مرغ و تخم مرغ ارتش را فراهم کنند.^{۴۰}

با اوج گیری تظاهرات و مخالفت‌های سیاسی در سال ۱۳۵۷، رژیم شاه در مهرماه همان سال به بهانه اصلاحات، ایادی را از کار برکنار و بازنشسته کرد. او سپس به سوئیس و بعدها نزد برادرش در فرانسه رفت و در همان جا در سال ۱۳۵۹ به علت ابتلا به سرطان درگذشت.^{۴۱}

نتیجه

«بهاییت» از جمله شکاف‌های سیاسی - اجتماعی‌ای است که در تداوم «باییت» و بنا به شرایط و عوامل خاص سیاسی - اجتماعی حاکم بر جامعه ایرانی (قرن ۱۹ میلادی) شکل گرفته، خود را در ظاهر و هیبتی مذهبی نمایانده است.

«باییت» داعیه‌های کاملاً آشکار سیاسی داشت. به گونه‌ای که چالش‌های جدی‌ای نیز برای حکومت قاجار برانگیخت. «بهاییت» با اتخاذ شعار صلح دوستی و تبلیغ جهان‌وطنی (Cosmopolitanism) از آن داعیه‌های کاملاً آشکار سیاسی، «باییت» فاصله گرفت اما این به معنای بیزاری یا دوری جستن آن [بهاییت] از سیاست نیست.

۱۴۱

منشأ تاریخی و ماهیت «بهاییت» آن‌چنان سیاسی است که می‌توان از آن به عنوان یک «حزب سیاسی» یاد کرد تا یک فرقه مذهبی. اهمیت و جایگاه «سازمان و تشکیلات»، تقسیم وظایف مشخص و سیستماتیک اعضای محافل نه نفره، ملی و... نوع و شیوه سازمان‌دهی و عملکرد «بیت‌العدل اعظم» در بهاییت، بیانگر همین مقوله (Category) است.

در بهاییت برای بسیاری از امور، موقعیتها و شرایط گوناگون عادی یا فوق‌العاده جامعه بهایی، مکانیزمها و سازمان‌دهیهای خاص، تعبیه، پیش‌بینی و تعریف شده است. علاوه بر آن برای گروه‌های سنی (کودکان، جوانان)، فکری، جنسی (زنان و مردان) جامعه بهاییان سازمانها و مجموعه‌هایی خاص تعریف و طراحی شده است مانند: «گلشن توحید» که امور آموزش و پرورش خردسالان و کودکان بر اساس تعالیم بهایی را برعهده دارد و چندین مجموعه دیگر (که اغلب از چنین سازمان‌دهی به عنوان نظم بدیع جهانی یاد می‌کنند).

با آنکه مهم‌ترین داعیه و شعار «بهاییت»، «وحدت عالم انسانی و تحقق صلح در جهان» است، با این همه مدعی است که از سیاست بیزار است و ظاهراً اعضا را از مداخله در امور سیاسی، اعتراض به حاکمان و حکومتها، مشارکت در انتخابات سیاسی و... برحذر داشته است. جالب آنکه طرح همین ادعا خود بیانگر ماهیت و اهداف سیاسی بهاییت به شمار می‌رود. چون تلاش و فعالیت برای تحقق یک ایده هر چند انسانی و اخلاقی چون «صلح»، خود مستلزم

حضور در عرصه‌ها و مناسبات سیاسی ملی، منطقه‌ای و حتی جهانی و درگیری و چالش با موانع و مخالفت‌های گوناگون گروه‌ها، مجامع، قدرتهای سیاسی - اقتصادی و ... است که منافع و اهداف خاص اقتصادی - سیاسی و ایدئولوژیک آنان چیز دیگری می‌طلبد. لذا صلح‌طلبی مزبور فارغ از حضور در عرصه‌های سیاسی و چالش با موانع و قدرتها، اتوپیایی و بلکه خیالی بیش نیست.

تجربه بهاییت در عصر پهلوی نشان داد که مداخله یا عدم مداخله آنان در امور سیاسی به معنای متداول آن بستگی به نظر مساعد یا نامساعد حکومت‌های مستقر و نیز منوط به شرایط و جوّ کلی حاکم بر جامعه و موقعیتهای خاص سیاسی دارد. به گونه‌ای که بهاییت، این شرایط را در عصر پهلوی‌ها بویژه پهلوی دوم مناسب و مقتضی یافت و لذا در حد توان و امکانات خود در عرصه‌های سیاسی - مدیریتی، اقتصادی و حتی نظامی کشور، حضوری جدی و پررنگ یافتند. از جمله مستندات ما در این زمینه بخشی از گفته‌های «مئیر عزری» است که در آن اذعان می‌دارد: بسیاری از سران لشکری و کشوری و صاحبان صنایع بزرگ بهایی بودند و در عین حال می‌کوشیدند که بهایی بودن خود را پنهان دارند. از این گذشته با تورق مجلدات «اخبار امری» (ارگان مطبوعاتی محفل ملی بهاییان ایران در دوران پهلوی) به اسامی و عکسهای بی‌شماری از نظامیان عالی‌رتبه آن دوران برمی‌خوریم که همگی از بهاییان بوده‌اند.

۱۴۲

با این همه، بهاییان در عین برخورداری از آن همه نفوذ و قدرت سیاسی - اقتصادی خود در دوران پهلوی، هیچ اقدام عملی در راستای تحقق همان ادعاهای صلح‌طلبی و انسان‌دوستی خویش برنداشتند. مگر نه اینکه صلح و وحدت در جامعه زمانی شکل می‌گیرد که استبداد، تبعیض و فاصله‌های شدید طبقاتی و اقتصادی وجود نداشته باشد. این در حالی است که بهاییت صلح‌طلب، بنابر ارتباطات و پیوندهای عمیقی که با قدرت سیاسی مستقر داشت، نه به استبدادستیزی و نه به محرومیت‌زدایی به عنوان مقدمات ضروری تحقق صلح مورد ادعای خود نپندیشید بلکه تلاش آنان چیزی جز ثروت‌اندوزی از طریق تجارت (بخوانید واسطه‌گری) و راه‌اندازی صنایع بزرگ اقتصادی و بهره‌برداری از عواید آن برای اهداف فرقه‌ای و جلب دیگران به بهاییت، نبود. گانندی که خود یکی از پیشقراولان صلح‌طلبی و مشی عدم خشونت است به این حقیقت تأکید دارد که استقرار و تداوم حکومت مبتنی بر عدم خشونت و تحقق صلح پایدار در جوامع بشری بدون رفع فقر، دست‌یافتنی نیست.

وی می‌نویسد:

برابری اقتصادی، اساس ... عدم خشونت است. مطلقاً غیرممکن است که یک حکومت مبتنی

بر عدم خشونت، بتواند مدت زمان طولانی در برابر دره‌ای که ثروتمندان را از میلیون‌ها انسان بسیار گرسنه جدا می‌سازد، تاب بیاورد.^{۴۲}

اگر گفته گاندی را بپذیریم که:

برای مردان شرافتمند، سخت است که تحت حکومت یک قدرت خودکامه، ثروتمند شوند (...). در یک دولت خودکامه، مالکیت یک عیب است و فقر یک پرهیزگاری.^{۴۳}

آن‌گاه باید از آن بخش از افرادی که در دوران حاکمیت استبداد و دیکتاتوری به مال و منالی دست یافته‌اند پرسید که به چه بهایی و چگونه به این موقعیت ممتاز اقتصادی دست یافته‌اند؟

از یاد نبریم که استبداد و خودکامگی در هر شکل و جلوه‌اش مقوله‌ای است مذموم و منفور. و علاوه بر خودکامگان، منفورترین انسانها کسانی هستند که انفعال، بی‌تفاوتی و سکوت و یا همکاری آنان با دیکتاتوران، خواسته یا ناخواسته منجر به تحکیم و تثبیت بساط دیکتاتوری و تداوم بیدادگریها و مظالم ضدبشری آنان می‌شود. به تعبیر یکی از اندیشمندان، تحت یک حاکمیت استبدادی، همه در خطر خیانت به بشریت و لذا از دست دادن انسانیت خود و فروکاستگی از مرتبه انسانی هستند. استبداد ما را از انسانیت تهی می‌سازد، زیرا مسئولیت ما را به عنوان یک انسان می‌دزدد. کسی که به دنبال ندای وجدان خود حرکت می‌کند، گاه خود را با ناممکن‌ها مواجه می‌بیند: تعارضاتی حل‌ناشدنی، از آن‌گونه که بین وظیفه او نسبت به خانواده و وظیفه ایستادن در کنار مظلوم، یا دست کم وظیفه همکاری نکردن با ظالم وجود دارد. وی باید شهادت زیادی به خرج دهد که وظیفه واقعی نسبت به خود را با یک به اصطلاح وظیفه دروغین نسبت به مستبدانی که بر او مسلط هستند، خلط نکند.

سخن آخر

صلح یکی از آرمانهای والای بشری است. چون بقای انسانیت وابسته به آن است. دست‌یابی به این مهم میسر نخواهد بود مگر از طریق تلاش همه‌جانبه، فراگیر و مستمر در راستای فراهم آوردن مقدمات و بسترهای مناسب آن. من جمله برپایی عدالت اجتماعی، رفع فقر و شکافهای شدید طبقاتی، کمک به رشد و پیدایی بلوغ فکری و خودآگاهیهای اجتماعی و مبارزه صحیح در جهت ریشه‌کن ساختن آفتهایی چون جهل و ناآگاهی، جمود و دگماتیسم در اندیشه و تفکر. با وجود و تداوم چنین ناهنجاریهای فکری، هرگز استبداد، فقر، خشونت و ناشکیبایی اجتماعی، نژادپرستی، فرقه‌گرایی و خرافه‌پرستیهای گوناگون محو یا کاهش نخواهد یافت.

فراموش نکنیم صلح‌طلبی (Pacifism) و انسان‌دوستی‌ای که مبلغ انفعال و سکوت در مقابل ظلم و ستم و بیدادگریهای بدکاران و مانع دفاع در مقابل متجاوزان است، عوام‌فریبی

و انحرافی بیش نیست. مسلم است که چنین صلح‌طلبی همواره مطلوب میل خودکامگان و استعمارگران بوده و خواهد بود. ناگفته نماند که «وحدت عالم انسانی و صلح» نیز آن‌گونه که بهاییت داعیه دست‌یابی به آن را دارد هرگز از طریق خردگریزی و عرفان‌بافیهای بی‌اساس، همکاری و یا سکوت و عدم اعتراض به مسببان خشونت، جنگ و بی‌عدالتیها دست‌یافتنی نبوده و نخواهد بود. همان‌گونه که خشونت نیز نتوانسته و نمی‌تواند عدالت و آزادی برای جوامع به ارمغان آورد. آن صلح‌طلبی و این خشونت‌ورزی، دو روی یک سکه‌اند. تاریخ سیاسی جهان در قرن بیستم بهترین گواه ما بر این مدعاست. از جمله عبرتها و درسهای بزرگ این تاریخ آنکه تحقق صلح، آزادی، عدالت اجتماعی و ... آرمانهایی از این دست نه از طریق عرفان‌بافیهای پوچ و بی‌اساس و نه از طریق فلسفیدنهای اتوپیایی چون مارکسیسم، دست‌یافتنی است و نه از طریق انقلابها (Revolutions) و خشونت‌های کور مارکسیستی؛ و شبه‌مارکسیستی. انقلابهایی که برخلاف بلوفها و ادعاهای دروغین رهبران‌شان در بسیاری از کشورهای جهان من جمله روسیه، کامبوج و ... نه تنها حاصل و دستاوردی مثبت در جهت ایجاد و تحقق آن آرمانهای بزرگ نداشتند بلکه بزرگ‌ترین فجایع و جنایات ضدبشری تاریخ را رقم زدند و در ترویج و گسترش ناهنجاریها و نامردمی‌هایی چون؛ تزویر، تبعیض، فقر و فاصله شدید طبقاتی، سرکوب و قتل عام گسترده شهروندان و مخالفان سیاسی خود از دیکتاتوران پیشین گوی سبقت را ربودند.

تنها از رهگذر اندیشه و عمل اجتماعی مبتنی بر خردورزی نقادانه و بسط خودآگاهی (Self-awareness) و گسترش خوداندیشی (Self-Contemplation) مبتنی بر نقد و سنجش است که بشریت قرن بیست و یکم می‌تواند و باید راهی برای برون‌رفت از رنجها و مصایب مزمن فکری و عینی خویش چون جهل، خرافه‌گرایی، از خودبیگانگی، خشونت، جنگ، انحطاط اخلاقی و بحران معنویت بیابد و بی‌شک راهی جز این نمی‌یابد.

پانوشتها

- ۱- برخی پژوهشگران اجتماعی چون «چارلز آندریین» و «دیوید اپتر»، نقش فرقه‌گرایی مذهبی را «در اعتراض سیاسی و تغییر اجتماعی» مورد توجه قرار داده، بیان داشته‌اند که فرقه‌گرایی مذهبی می‌تواند با استفاده از ارزشهای دین و بهره‌مندی از آنها در زمینه «بسیج اجتماعی»، به ایجاد تغییر در ساختار اجتماعی و ساخت قدرت رسمی بپردازد و بدین ترتیب از بازیگری خاموش به بازیگری فعال تبدیل شود. برای مطالعه بیشتر ر.ک: دیوید اپتر و چارلز آندریین، «اعتراض سیاسی و تغییر اجتماعی»، ترجمه محمدرضا سعیدآبادی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، س ۱۳۸۰.
- ۲- البته لازم به یادآوری است که این نکته اشاره به منشأ و چرایی پیدایش برخی فرق صوفیه و دراویش در طول تاریخ ایران دارد. و این بدان معنی نیست که ضرورتاً معتقدان و یا سردمداران فعلی این گونه فرقه‌ها چنین آگاهی‌ای نسبت به تاریخچه فرقه متبوع خود داشته باشند. بلکه اغلب آنان کوشیده‌اند و می‌کوشند چگونگی پیدایی فرقه خود را در قالب هویتی فراتاریخی، متافیزیکی و اسطوره‌ای توجیه و بیان نمایند.
- مهم‌ترین ویژگی فرقه‌های صوفیه و افکاری از این دست که اساسی‌ترین مبنای شناختی آنها مبتنی بر وهم و خیال و شطحیات و... است؛ خردگریزی (Irrationalism) و نفی ضرورت و کارآیی خردورزی در سامان بخشیدن به حیات فردی - اجتماعی انسانهاست. بررسی منصفانه و جدی تاریخ سیاسی کشورهای جهان سوم بویژه در ارتباط با حضور و عملکرد استعمارگران در خاورمیانه به ما نشان خواهد داد که چنین افکار خردستیزانه و حرکت‌های سیاسی - اجتماعی مبتنی بر آنها همواره مطلوب میل خودکامگان داخلی و استعمارگران خارجی بوده و می‌باشد.
- ۳- برای مطالعه درباره مقوله قومیت (ethnicity) و قوم‌گرایی در ایران ر.ک: احمدی، حمید، قومیت و قوم‌گرایی در ایران، تهران، نشر نی، س ۱۳۸۴.
- ۴- برای مطالعه درباره مقوله «گفتمان» (Discourse) ر.ک: درینفوس، هیوبرت و...، میشل فوکو فراسوی ساخت‌گرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی، ج دوم، س ۱۳۷۹.
- ۵- آل‌احمد در توضیح واژه «پاتوق روشنفکری» چنین می‌نویسد:
«پناهگاه و فضای تنگی برای تنفس روشنفکر در مانده از عمل و اخراج شده از رهبری»، (آل‌احمد، جلال، در خدمت و خیانت روشنفکران، تهران، انتشارات خوارزمی، ج اول، ۱۳۵۷، ج دوم، صص ۲۴۲ و ۲۵۱).
- ۶- افندی، عباس [عبدالبهاء]، رساله‌المدانیه، الصادرة فی سنه ۱۲۹۲، ط ۱ - ۱۶۰، بدیع بهایی، ص ۳.
- ۷- یکی از وجوه پاتولوژیک و بیمارگونه جریانات شبه روشنفکری ایران از انقلاب مشروطیت تاکنون، همین تلاش‌های بی‌ثمر تئوریک در جهت تلفیق و ترکیب دو سیستم فکری سنت و مدرنیته (تجدد) است که اساساً با یکدیگر متفاوت و بلکه متضادند. جالب آنکه بهائیت، سازمان مجاهدین خلق و آنچه که از آن به عنوان «روشنفکری دینی» یاد می‌شود با همه تفاوت‌های اساسی و نسبت‌ارادیکالی که با یکدیگر دارند، از رویکردی آسیب‌شناسانه دارای یک وجه مشترک‌اند؛ و آن هم همین «التقاط» و سرگشتگی و حیرانی بین سنت و تجددی است که آنان در سطوح نظری و عمل اجتماعی - سیاسی‌شان بدان گرفتارند.
- ۸- شیخ احمد احسائی (متولد ۱۱۷۰ - متوفی ۱۲۴۲ ه‍.ق) مؤسس فرقه شیخیه و سیدکاظم رشتی جانشین وی بود. سیدکاظم رشتی در سال ۱۲۵۹ درگذشت. وی چند روز قبل از مرگ در جمع گروهی از پیروان و شاگردانش وعده داده بود که بزودی امام زمان ظهور می‌کند و او خود اداره امور مسلمین و جهان را به دست خواهد گرفت و جهان را به سمت قسط و عدل رهبری خواهد کرد.
- ۹- در برخی از آثار بهاییان ماجرای حضور سیدباب در جلسات درس سیدکاظم رشتی نقل گردیده است. من جمله: فاضل مازندرانی، اسدالله، [کتاب] رهبران و رهروان در تاریخ ادیان، ج ۲، تهران، انتشارات مؤسسه ملی مطبوعات امری، صص ۳۱ - ۲۸.
- ۱۰- بهاییان شب جمعه پنجم جمادی‌الاولی ۱۲۶۰ برابر با ۲۳ مه ۱۸۴۴ را شب مبعث «نقطه اولی» یا همان سیدباب می‌دانند و آن را مبدأ تاریخ خود (تاریخ بدیع) قرار داده‌اند. بهاء‌الله این روز را یکی از اعیاد مهم بهاییان اعلام نموده است.
- ۱۱- شوقی افندی، ماجرای وساطت سفیر روس را در جریان آزادی بهاء‌الله از زندان در کتاب ذیل نقل نموده است:
افندی، شوقی، قرن بدیع، ج ۱، صص ۳۱۹ - ۳۱۸.

- ۱۲- شوقی افندی خود را ولی امرالله خواند و رئیس بیت‌العدل معرفی کرد. وی در سال ۱۳۱۴ قمری به دنیا آمد. پدرش میرزا هادی شیرازی و مادر او ضیائیه، دختر بزرگ عباس افندی است. عباس افندی فرزند پسر نداشت. شوقی افندی در سال ۱۳۰۰ شمسی یعنی اولین سال به قدرت رسیدن رضاخان به رهبری بهائیت برگزیده شد و در سال ۱۳۳۶ ش به علت بیماری آنفلوآنزا در لندن درگذشت.
- او در دانشگاه امریکایی بیروت و سپس در دانشگاه آکسفورد تحصیل کرده بود. مرکز بیت‌العدل اعظم که اعضای آن نه نفر است در شهر حیفا اسرائیل قرار دارد.
- ۱۳- تنظیم و تألیف این بخش از مقاله (تاریخچه بهائیت) با استفاده از مقاله‌ای در سایت ذیل انجام گرفته است:
www.noghtenazar.org
- ۱۴- سایت اینترنتی: www.noghtenazar.org، مقاله «سیاست و مداخله در آن» نگارش شهاب، ۲۲ فروردین ۱۳۸۶.
- ۱۵- همان.
- ۱۶- سایت اینترنتی: www.noghtenazar.org، مقاله «عدم مداخله در امور سیاسی»، نگارش اخگر، قسمت اول، ۲۹ بهمن ۱۳۸۵.
- ۱۷- همان سایت، مقاله «سیاست و مداخله در آن»، نگارش شهاب.
- ۱۸- همان.
- ۱۹- همان.
- ۲۰- منظور از «ولی امرالله» همان شوقی افندی است که پس از مرگ عباس افندی [عبدالبهاء] بنابر وصیت وی رهبری بهائیان را برعهده گرفت.
- ۲۱- موارد شش‌گانه فوق عیناً و البته با کمی اختصار از مقاله ذیل نقل گردیده است:
سایت اینترنتی: www.noghtenazar.org، مقاله «عدم مداخله در امور سیاسی»، نگارش اخگر، قسمت دوم.
- ۲۲- در مقاله‌ای جداگانه ماهیت این گفتمان و نقش آن را در فروپاشی سلطنت پهلوی مورد بحث و تحلیل قرار داده‌ام. جهت مطالعه ر.ک: «کالبدشکافی گفتمان سیاسی هژمونیک عصر پهلوی»، مجموعه مقالات دومین همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی [بهمن ۱۳۸۵ - دانشگاه تهران]، که بزودی از سوی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی چاپ و منتشر خواهد گردید.
- ۲۳- برای مطالعه و آشنایی بیشتر با مقوله مدرنیته و مفاهیم و مبانی فلسفی آن، ر.ک:
- جهاننگلو، رامین، موج چهارم، ترجمه منصور گودرزی، تهران، نشر نی، چ اول، س ۱۳۸۱.
- گیدنز، آنتونی، تجدد و تشخص، ترجمه ناصر موقیان، تهران، نشر نی، چ سوم، س ۱۳۸۳.
- ۲۴- جلال آل‌احمد درباره همکاری بهائیان با دیکتاتوری پهلوی می‌نویسد: «... بهائیها که آن دو فرقه [بابی‌گری و ازلی‌گری] را از گود خارج کردند، موضع‌گیری در مقابل حکومتها را فراموش کردند... تقلیدی که در اصول و فروع از دیگر مذاهب کرده‌اند چنان آشکار است و چنان دم‌خروسی است و کمکی که به ظلم حکومت فعلی می‌کنند چنان واضح است که احتیاجی به شرح و تفصیل ندارد.» (آل‌احمد، جلال، در خدمت و خیانت روشنفکران، ص ۲۴۲).
- ۲۵- برای مطالعه بیشتر ر.ک: فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، تهران، انتشارات اطلاعات، س ۱۳۷۰.
- ۲۶- جلال آل‌احمد در یکی از آثار خود می‌نویسد: مهم‌ترین دسته‌های روشنفکری از میرزا آقاخان کرمانی گرفته تا کسروی و از بهایی‌گری گرفته تا حرف و سخن اصلی حزب توده، قسمت عمده متنها در مخالفت با روحانیت است. (آل‌احمد، جلال، در خدمت و خیانت روشنفکران، تهران، انتشارات خوارزمی، چ اول، س ۱۳۵۷، ص ۳۵).
- ۲۷- وی از سران یهودیان ایران بوده است که بعدها به اسرائیل مهاجرت می‌کند. آن‌گونه که در یادنامه‌اش آورده است، مئیر عزری در سال ۱۹۲۳ میلادی در شهر اصفهان و در خانواده‌ای یهودی متولد گردیده است. وی از نفوذ فراوانی در میان رجال سیاسی حکومت پهلوی برخوردار بوده است.
- ۲۸- ر.ک: عزری، مئیر، یادنامه، ترجمه ابراهام حاخامی، ویراستار بزرگ امید، اورشلیم، س ۲۰۰۰، ص ۳۳۱.
- ۲۹- اسناد لانه جاسوسی امریکا، [بازبایی و نشر]: دانشجویان پیرو خط امام، جلد‌های ۷۱.
- ۳۰- کاپیتولاسیون (Capitulation) از کلمه (Capitulate) و به معنای شرط گذاشتن و در لغت به معنای سازش

و تسلیم است و در اصطلاح بر قراردادهایی اطلاق می‌شود که به موجب آن اتباع یک دولت در قلمرو دیگر کشورها، مشمول قوانین کشور خود می‌شوند و آن قوانین توسط کنسول آن دولت در محل اجرا می‌شود. به همین جهت در فارسی به آن «حق قضاوت کنسولی» نیز می‌گویند. این قراردادها اغلب میان دول اروپایی با دولتهای آسیایی و آفریقایی بسته می‌شدند. سابقه کاپیتولاسیون در ایران به شکست ایران از روسیه و تحمیل پیمان «ترکمانچای» برمی‌گردد. پس از انقلاب ۱۹۱۷م روسیه و پیمان دوستی ایران و شوروی در سال ۱۹۲۱م مفاد مربوط به کاپیتولاسیون لغو گردید. به دنبال ارائه لایحه‌ای توسط نخست‌وزیر وقت «حسنعلی منصور» در مهرماه ۱۳۴۳ قانونی از «مجلس شورای ملی» گذشت که بر اساس آن به امریکاییها امتیازات ویژه‌ای می‌داد. کاپیتولاسیون با ضمیمه ماده واحده معنایش آن بود که مستشاران نظامی امریکا با تمام اعضاء و هیئت و خانواده‌ها و کارمندان‌شان در ایران مصونیت قضایی دارند؛ و مراجع و محاکم قضایی ایران صلاحیت و حق رسیدگی به جرایم مستشاران امریکایی مقیم در ایران را ندارند.

۳۱- یادنامه، دفتر یکم، ص ۳۳۳.

۳۲- همان، ص ۳۳۱.

۳۳- همان، ص ۳۳۲.

۳۴- همان.

۳۵- همان.

۳۶- برای مطالعه و آگاهی بیشتر درباره رجال سیاسی و وزرای بهایی کابینه‌های حسنعلی منصور و امیرعباس هویدارک: - کابینه حسنعلی منصور به روایت اسناد ساواک، رجال عصر پهلوی [۳ جلد]، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۴.

- امیرعباس هویدا، به روایت اسناد ساواک، رجال عصر پهلوی [۲ جلد]، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۴.

۳۷- فردوست، حسین [ارتشبد سابق در حکومت پهلوی]، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی.

۳۸- علی حیدر شهبازی محافظ مخصوص شاه در خاطرات خود درباره ایادی می‌نویسد: «تمام کارهای دکتر ایادی حساب شده و برنامه‌ریزی شده بود. همیشه کارهای یک تا دو سال را برنامه‌ریزی می‌کرد. مثلاً زمانی که فرح پهلوی برای اولین بار حامله بود، دکتر ایادی طوری برنامه‌ریزی می‌کرد که با متولد شدن رضا پهلوی پای یک بهایی دیگر را به داخل کاخ سلطنتی باز کند... این [انتخاب بیمارستانی در جنوب تهران برای تولد رضا پهلوی] طرح دکتر مخصوص شاه، آقای دکتر ایادی بود که خانم لوتیز پیرنیا که یکی از بهایی‌های متعصب بود، به عنوان پزشک مخصوص ولیعهد در دربار پهلوی وارد شود.» (شهبازی، علی حیدر، محافظ شاه، تهران، انتشارات اهل قلم، ۱۳۷۷، ص ۲۱۲).

۳۹- یادنامه، دفتر یکم، ص ۳۳۲.

۴۰- همان.

۴۱- الموتی، مصطفی، ایران در عصر پهلوی، لندن، بی‌نا، ۱۳۶۸، ج ۵، ص ۳۱۴.

۴۲- جهانگللو، رامین، گاندی و ریشه‌های فلسفی عدم خشونت، ترجمه هادی اسماعیل‌زاده، تهران، نشر نی، ج سوم، ۱۳۸۳، ص ۳۵.

۴۳- همان، ص ۵۶.

۴۴- مارکسیسم و فاشیسم از جمله ایدئولوژیهای سیاسی قرن بیستم است که در تبلیغ و ترویج خشونت و ناشکیبایی سیاسی - اجتماعی نقش بسیار تأثیرگذار و عمده‌ای داشت. بسیاری از جنگها، قتل‌عامهای گسترده و وقوع و پیدایی بحرانها و فاجعه‌های متعدد انسانی دیگر در سطح جهانی و (بالاعم) و در سطح کشورهای جهان سوم (به طور خاص) ناشی از چنین ایدئولوژیهایی بود که ارمانی جز مرگ، خشونت و... برای بشریت نداشتند.